

برای عرض تبریک

• سیامک ظریفی

هر کسی می‌تواند حدس بزند موضوعی که به مناسبت هفته تامین اجتماعی در این سرمقاله مطرح می‌شود، چیست. خوب معلوم است. چه چیزی است بجز تبریک؟

بله، تا این جا را درست حدس زدید، اما از این جا به بعدش مهم است! آیا حدس می‌زنید که خواهیم گفت تامین اجتماعی، پیش نیاز عدالت و امنیت اجتماعی است؟ بابا شما دیگر کی هستید؟ درست حدس زدید. وجدانا می‌خواستیم همین را بگوییم.

اما دیگر مطمئنم بیشتر از این را نمی‌توانید حدس بزنید، چون آنچه را که می‌خواهیم بگوییم آنچنان با احساسات گره خورده که قابل بیان نیست، آن را می‌توان در نگاه آرام گرفته طفلی پدر از دست داده دید، در سفره کارگری آسیب دیده از حادثه و دعای خیر مادری که فرزند بهبود یافته‌اش، بدون پرداخت وجهی از بیمارستان خارج می‌شود...

چه فرمودید؟ اینها را هم حدس زده بودید؟ باورم نمی‌شود، مثل این که ما باید کاسه کوزه‌مان را جمع کنیم. حالا که تیرمان به سنگ خورده، لاقال اجازه دهید یک تبریک درست و حسابی از طرف تمامی همکاران لبخند تامین بگوییم:

ای بیمه‌شدگان عزیز، بازنشستگان گرامی، کارفرمایان ارجمند و ای کارکنان نازنین سازمان تامین اجتماعی، این مناسبت را به همه‌تان تبریک می‌گوییم. به امید روزی که تولید در مملکت رونق بگیرد، هیچ کس به دنبال دریافت مقرری بیمه بیکاری نباشد. مشکل بازنشستگان این باشد که آماده سفر به کدام شهر ایران شوند که هنوز ندیده‌اند و مردم در واحدهای ستادی یا بیمه‌ای و درمانی سازمان مدام ورد زبان‌شان این باشد: کاش همه جا تامین اجتماعی بود. آدم این جا جیگرش حال میاد!

ای خواننده گرامی، خداییش این‌ها را دیگر محال است حدس زده باشید!

کودک خیابانی

• محسن ایمانی

توی یک کوچه کودکی باهوش

شده بود از قضا آدامس فروش

گفت آقا یکی بخر لطفا

عسل است این بیا بگیر و بنوش

دارم از طرح های مختلفی

دایناسور ... عروسکی ... خرگوش

این پلنگ، این خروس، این ببعی

این خر شاخدار آن هم موش

بر رخ بی خیال من زل زد

چهره ی بی قرار و زردنبوش

گفتمش جای تو خیابان نیست

پسر شوخ و شنگ و بازیگوش!

پارتی گر نداری و ثروت

غم مخور چون زیاد داری هوش!

از خدا شوق کیف و دفتر و مشق

از تو هم یک نموره جوش و خروش

بر خلاف تمام کودک ها

خوب می کرد بر نصیحت گوش

گوشه‌هایش دوتایشان روشن

چانه هایش دوتایشان خاموش

مثل نوری گذشت از دل من

آرزویی منور و خودجوش

بارالهی بگیر دستش را

که نگرود دلش به غم مخدوش

یا مهندس شود و یا دکتر

کودک خسته ی آدامس فروش!

بر یاد حضرت دوست که هر چه داریم از وجود مقدس اوست.

طنز واژه های اجتماعی

• مهرداد سلطانیپور (م. عطاریاشی)

بیکاری: بر اساس استاندارد سازمان بین‌المللی کار (ILO)، تمام افراد ۱۰ ساله و بیشتر که در طول هفته حداقل یک ساعت کار کرده باشن، فرد شاغل محسوب میشن!

با این حساب اگه فعالیت در گروه‌های تلگرامی رو کار محسوب کنیم، به جرات میشه گفت که بیکاری کلا توی کشور ریشه کن شده و هیچ فرد بیکاری در جامعه نداریم!

اما بعضی مواقع، کاربرد این واژه به معنای اینکه طرف مقابل واقعا بیکاره و شغل و درآمدی نداره، نیست! بلکه اشاره به بی ارزش بودن رفتار طرف مقابل داره که در این جور مواقع به مخاطب گفته می‌شه: بیکاری؟! یعنی دلت خوشه؟! مثل موقعی که پدر یا مادر، سر به سر بچه می‌ذاره و همسرش با بی‌حوصلگی بر می‌گرده بهش می‌گه: بیکاری؟!!!!

یه وقتایی هم این واژه معنای این عبارت رو می‌ده: دست خالی؟! که بیشتر در انجام کارهای خانه و از طرف مادر به بچه‌ها عنوان می‌شه! مثلا: بیکاری؟ پاشو برو اتاق رو جارو بزن!!!

بعضی مواقع هم این واژه در مکالمات تلفنی و تنظیم قرار ملاقات ها به کار برده می‌شه. مثلا گفته می‌شه: اگه بیکاری ساعت ۷ بیا شرکت! که این به معنای اینکه «پاشو بیا شرکت واسه ت کار پیدا کردم» نیست!!!

کلا این واژه، روزانه بارها و بارها مورد استفاده قرار می‌گیره، ولی در هیچ یک از موارد فوق، منظور از بیکاری، نداشتن کار و درآمد نیست!

یه بیکاری هم داریم که واقعا بیکاریه! و هیچ معنی متفرق‌فای نداره. در این مورد فرد بیکار که قبلا کار داشته و به دلایل غیر ارادی از کار بیکار شده، به شعبه تامین اجتماعی مراجعه کرده و بیمه بیکاری دریافت می‌کنه و بعدا کاشف به عمل میاد که ایشون دو سه جای دیگه مشغول کاره!!! (زود قضاوت نکنید. اون دو سه مورد: یکیش مدیر یه گروه تلگرامیه، یکیش جارو زدن اتاقشه و یکی دیگه هم سر به سر گذاشتن بچه‌هاشه!!!!)

کوتاه و گویا

• افشین محمد

نیازمندی‌ها

به کاری با حقوق و مزایا و پز عالی و فاقد ساعت کاری و سایر مزایای جانبی نیازمندم.

در صورت وجود، شماره کارت من برای پرداخت حقوق: ۱۱۱۱۲۲۲۲۳۳۳۳۴۴۴۴

بیکارخان تنبل‌زاده

تولید، اشتغال، کار آفرینی

• افشین محمد

اقتصاد خانواده جناب آقای بسیار مقتصد

در راستای سیاست‌های مالی خیلی انقباضی، خانواده جناب آقای بسیار مقتصد، در سال جاری با طرحی هوشمندانه موفق شد زیرپوش‌هایی که در آستانه تبدیل شدن به قاب دستمال بودند، به همراه جوراب‌های سوراخ را به چرخه‌ی مصرف روزانه و آغوش گرم پدر خانواده بازگرداندند.

این امر در چارچوب فعالیت‌های خوداشتغالی و کسب و کار خانگی با اشتغال کوچک‌ترین عضو خانواده، دختر نه ساله جگر بابا همراه بوده است که به تازگی با سوزن و نخ خود، به دنبال درزها و پارگی‌هاست که همه را بدوزد! این خانواده، با توجه به ترکیب زیر پیراهن‌های سفید با پارچه‌های گل منگلی و رنگارنگ، به ترکیبی از اشتغال اقتصادی هنری درون زا هم دست یافته‌اند.

قدم بعدی آنها، برگزاری نمایشگاه «ای رکابی با من بمان» است.

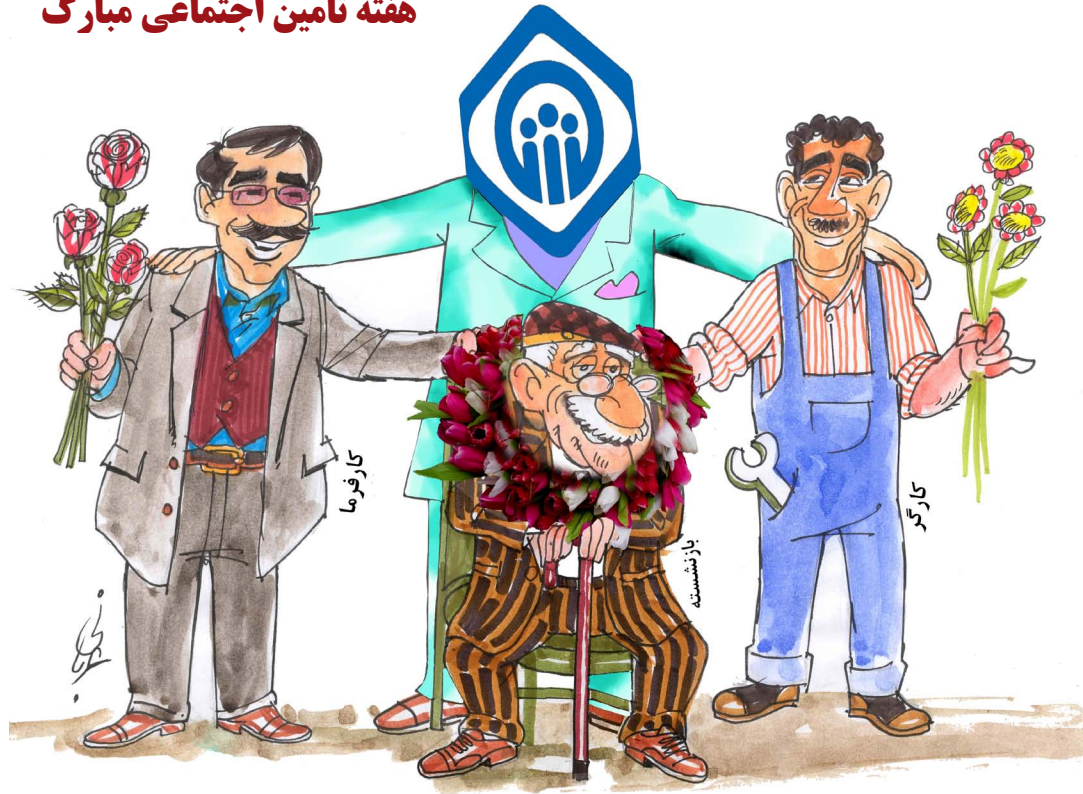
تصور کن اگه حتی تصور کردنش

سخنه

• رضا خراسانی

فرض کنید تامین اجتماعی نبود، آن وقت چه می‌شد؟ آن وقت نه حق بیمه‌ای می‌پرداختیم، نه بازرسی وجود داشت و نه کارفرما کارگزارنش را مخفی می‌کرد. آن وقت کارفرما می‌توانست ایمنی را رعایت نکند، به کارگران آموزش‌های لازم را ندهد و ساعت کار را رعایت نکند؛ بعد همه حوادث کار را به خطای انسانی نسبت بدهد. کمک هزینه‌ای هم بابت عصا و عینک و پروتز و ویچلر و این طور چیزها نداشتیم و در دوران پیری راحت گوشه خانه چمباتمه می‌زدیم و به دیوار روبه رو نگاه می‌کردیم. خدمات درمانی هم نداشتیم و وقتی می‌خواستیم برویم دکتر مجبور نبودیم توی سرما دفترچه بیمه را توی دستمان نگه داریم و راحت دستمان را می‌کردیم توی جیبمان. البته اگر وسعمان می‌رسید دکتر برویم باید فرانشیز ۱۰۰ درصدی می‌پرداختیم و اگر هم توان درمان بیمارها، مخصوصا بیمارهای پرخطر و صعب‌العلاج را نداشتیم مجبور بودیم زودتر از موعد غزل خداحافظی را بخوانیم، ولی مثل یک مرد این دنیای فانی را ترک می‌کردیم.

هفته تامین اجتماعی مبارک



سیرتا پیاز!

• مهرداد سلطانیپور (م. عطاریاشی)

• مشاور وزیر بهداشت عمومی لبنان: در لبنان بیمه‌ها مراکز درمانی ملکی ندارند.

عطاریاشی: از اول نداشتن یا این که مجبور شدن با رضایت دو دستی تقدیم وزارت بهداشت شون کنن!؟

• بر اساس اعلام وزارت بهداشت هر گردشگری که با هدف توریسم سلامت به ایران سفر می‌کند، بیش از ۵ هزار دلار هزینه می‌کند.

عطاریاشی: براساس اعلام یک منبع ناآگاه، این کسانی که برای توریسم سلامت به ایران سفر می‌کنن، قصدشون هزینه کردن ۵۰۰ دلار! ولی به خاطر افزایش ضریب اشغال تخت از بس توی بیمارستان نگه‌شون می‌دارن که هزینه‌هاشون به ۵ هزار دلار و بیشتر هم می‌رسه!

• قانون ارتقای شغلی این است: ابتدا توانمندی و شایستگی داشته باشی و سمت بالا را به دست آوری، از پله‌های نردبان ترقی بالا بروی و فقط به خاطر بسپاری که در آخر نردبان را به زمین نیندازی. شاید کسی هم مانند توخواست خودش را بالا بکشد.

عطاریاشی: این دیگه چه جور قانون عجیب غریبیه؟! ما تا حالا هرچی ارتقای شغلی دیدیم این جوریه: اول سمت بالا را به دست می‌آوری، از پله‌های ترقی سه پله یکی بالا می‌روی و در آخر نردبان را طوری نیست و نابود می‌کنی که هیچ احدالناسی نتواند به جایگاه شما دست پیدا کنه! نربان یه وسیله شخصیه! چه معنی داره که هر کی از راه رسید بخواد عین ما از نردبان بکشه بالا!؟

• زایمان در آب در راستای تشویق مادران باردار به زایمان طبیعی و کاهش میزان سزارین در زایشگاه یکی از بیمارستان ها آغاز شد.

عطاریاشی: حالا کاری به بحث زایمان و ایناش ندارم، ولی اون بچه‌هایی که این جور زایمانی به دنیا می‌آرن، در آینده چی از آب در بیان خدا داند!

• بخوریم و لاغر شویم! اگر غذای مصرفی دارای ۱۰۰ کالری باشد و بدن نیز برای هضم و جذب آن به صرف ۱۵۰ کالری نیازمند باشد، در واقع به مانند این است که با خوردن این غذا، بدن نه تنها کالری مصرف نکرده، بلکه ۵۰ کالری نیز سوزانده است.

عطاریاشی: یه کاری می‌کنن که از فردا که می‌خوایم بریم واسه خرید مواد غذایی مجبور بشیم از فروشنده مثلا بپرسیم: آقا ببخشید این سیب زمینی‌هاتون صدی چند می‌سوزونن!؟

«برای کولبرها بیمه ای ارزان قیمت در نظر گرفته شده است.» - جراید



پرسش و پاسخ لیخندی

• مهرداد سلطانیپور (م. عطارباشی)

• خانم الف. ط: سلام. نشریه لیخندت‌امین نسخه کاغذی نداره؟ آگه داره کجا می‌شه تهیه کرد؟

عطارباشی: من نمی‌دونم چه اصراریه که شیشه پنجره‌ها تون رو با کاغذ تمیز کنید!!!

• آقای ش. ب: آگه تعداد صفحات نشریه تون را ۴ صفحه کنید خیلی بهتره.

عطارباشی: والا بهترینش که بهتره، به شرطی که سردبیر محترم حق التحریر ما رو هم دوبرابر کنه!!!

• آقای ح. ک: بهتون تبریک میگم. مطالبتون واقعا خواندنی و جذابه. فقط کمه!

عطارباشی: ممنون. نظر لطف شماست. از قدیم گفتن: کم بخون، همیشه بخون!!!

• خانم ف. ط: سلام. به نظرم آگه از تنوع رنگ در صفحه‌آرایی نشریه تون بیشتر استفاده کنید، خیلی بهتره.

عطارباشی: سلام بر شما. پیشنهاد سازنده‌ای بود. قاسم، پاشو برو دوتا قوطی رنگ از سر کوچه بگیر بیار تا شماره بعدی رو ملون کنیم!

• آقای ر. و: چرا نشریه تون کانال و گروه تلگرامی نداره؟!

عطارباشی: از شما چه پنهون مدتی که تو فکرشیم. فقط مشکل سر اینه که مدیرش کی باشه؟! از وقتی که پیشنهادش توی هیات تحریریه نشریه مطرح شده، قاسم پاشو کرده توی یه کفش که باید مدیر گروه باشه! می‌ترسیم مدیر گروهش کنیم، فردا فقط مطالب خودشو اون جا بذاره!!!

کار، تو را می‌خواند

• افشین محمد

برای داشتن کارآفرینان بیشتر، نیاز به زیرساخت‌ها و بسترهای مناسبی هست که ما نداریم.

البته بستر و زیرساخت داریم؛ اما مانند جاده‌های مان، سرشار از دست‌انداز و چاله و موانع طبیعی و گاه موانع خیلی غیرطبیعی است.

با توجه به سختی‌های این مسیر، کارآفرینان ما علاوه بر ایده‌های اقتصادی، خلاقیت و خصوصیات کارآفرینانه‌شان نیاز به انواع تجهیزات خاص و آموزش‌های دفاعی دارند.

به همین جهت از همه‌ی کارآفرینان عزیز، دعوت می‌کنیم برای ثبت نام در دوره آموزشی یگان‌های ویژه کارآفرینی به سایت «صعود به کوه قاف دات آی‌وی» مراجعه کنند و از پکیج مقابله با ایست قلبی کارآفرینان هم به عنوان تخفیف دوره بهره‌مند شوند.

با درگذشت دکتر منصور اعتصامی، معاون سابق فرهنگی و اجتماعی سازمان تامین اجتماعی، «لیخندت‌امین» یکی از حامیان و دوستداران خود را از دست داد. دکتر اعتصامی فردی فرهیخته و پایه‌گذار بسیاری از حرکت‌های اخیر فرهنگی در سازمان تامین اجتماعی بود.

درگذشت او را به خانواده محترم آن مرحوم و کلیه همکارانشان در سازمان تامین اجتماعی تسلیت می‌گوییم.

روحش شاد.

«لیخندت‌امین»

لیخندت‌امین

ماهنامه طنز سازمان تامین اجتماعی

سال اول - شماره ۲

تیرماه ۱۳۹۶

تعداد صفحات: ۲

زیر نظر معاونت امور فرهنگی و اجتماعی سازمان تامین اجتماعی (اداره کل امور فرهنگی و اجتماعی بیمه شدگان)

سردبیر: سیامک ظریفی

همکاران طنزپرداز این شماره به ترتیب حروف الفبا:

محسن ایمانی - رضا خراسانی - علیرضا رضایی - مهرداد سلطانیپور - احمد عربانی - افشین محمد - عبدالله مقدمی - سیدمجتبی نکویی.

امور فنی: سمیرا داراب پور

اسراف

• محسن ایمانی

کیسه کیسه ما غذا از در می‌اندازیم دور
در اماکن هست پیدا گربه در حد وفور
چون که می‌دانند سگ در خانه‌ها موجود نیست
باد در غیغب می‌اندازند از روی غرور
گیرم این که درب سطل آشغالی باز شد
پس حیای گربه‌ها کو؟ ای جوانان غیور
یک طرف طفلی گرسنه، خواب می‌بیند کباب
یک طرف طفلی دگر هی لقمه لمباند به زور
با وجود سطل‌ها و مردم اسراف‌کار
گربه‌ای هرگز نبرده آرزویی را به گور

اهمیت بیمه

• سیدمجتبی نکویی

در جهان گر که نگاه اندازه
بیمه دارد همه جا استقرار
هیچ کس نیست جدا از بیمه
نه رونالدو، نه مسی، نه نیمار
گرچه هستند هم اکنون در اوج،
در زمین هم همه سوپر استار،
خوب دانند که آخر روزی
در رود از همگی شان زهور
آن زمان حس جوانی هم نیست
می‌شود حافظه کلا چپ و چار
قوت و زور جوانی رفته
گم شده آن همه دودور دادار
فلذا یکسره بشتافته اند
پی بیمه به هزاران اصرار

فیلسوفانه

• افشین محمد

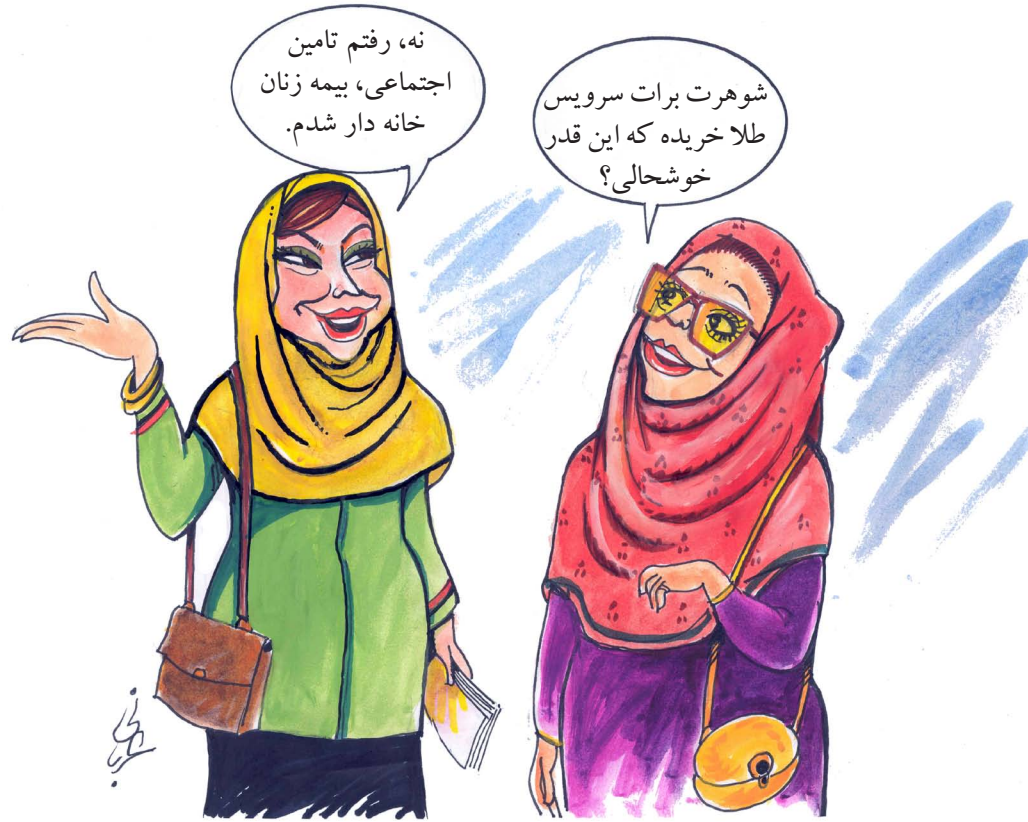
بهترین محل برای کار کردن، جایی است که برای کار نکردن به شما حقوق بدهد!
انجام ندادن کار، هنر نیست؛ وانمود کردن به انجام کار و انجام ندادن آن، هنر است!
خلاقیت یعنی پیدا کردن راهی نوین برای انجام ندادن کاری که حتما باید انجام شود!
هر کسی را بهر کاری ساختند؛ اما اشتباه کرده‌اند!
درستش این بود که بهر هر کس، کاری بسازند!

تنبلانه!

• عبدالله مقدمی

«بیکاری بزرگترین مفسده دنیاست.» خیلی مزخرف است. عمرا همچین چیزی باشد، بیکاری خیلی هم خوب است. امروز از بیکاری داشتم به این فکر می‌کردم که اگر کار نبود چه می‌شد؟ تازه فهمیدم آن وقت بشر هزار برابر الانش پیشرفت می‌کرد. اصلا فکرش را نکنید که همه اختراعات بشر از بیکاری مخترعینش ساخته شده، نشده جان من؟ شده دیگر. نبوتون از بیکاری زیر درخت نشست و آن سیب کذا خورد توی سرش، اینشتن از بیکاری در رفت آمریکا و آن طوری شد، ادیسون از بیکاری لامپ را اختراع کرد و... وووووو الی غیر النهايه!

حالا هی بگوید، بیکار نباش، تنبل نشو، آن هیکل حیف نان را تکان بده. ولی شرط می‌بندم اگر کشف دوم من بشنوید، از توبه کاران تاریخ خواهید بود. کشف دوم من: همه اختراعات بشر به خاطر تنبلی‌اش بوده است. البته این موضوع کمی دارای تناقض است، یعنی تنبل‌ترین آدم‌های روی زمین برای اینکه دفعه بعد «آن کار دیگر» را انجام ندهند، کلی وقت و انرژی خرج کرده‌اند و یک اختراع توپ به بشریت تحویل داده‌اند. حالا فکرش را نکنید که گراهام بل هر دفعه چه مارتی می‌کشیده و حنجره‌ای می‌دریده تا آن واتسون کر را صدا کند، پس مجبور می‌شود تا تلفن را اختراع کند، بیابید قبول کنیم که خاموش کردن شمع‌ها آن هم هر شب چه سختی داشته، آن وقت به ادیسون بیچاره حق می‌دهید که لامپ را اختراع کند! باز هم بگویم؟ خودتان پیدا کنید، حالش را ندارم.



جامع الحکایات

جعفر و دفترچه سحر آمیز!

• مهرداد سلطانیپور (م. عطارباشی)

در روزگاران نه چندان قدیم، مردی بود به نام جعفر که از طریق تکدی‌گری امرار معاش می‌نمود!

او روزها در سایه دیوار بر روی تکه مقوایی خود را پارک و دست و پایش را کج و کوله می‌کرد تا بلکه دل رهگذران از دیدن او به رحم آید و مبلغی را به او پرداخت نمایند.

روزی از روزها، جعفر کمافی السابق در حال گرفتن حمام سایه بود! که رهگذری از کنار او گذشت و دفترچه درمانی اش از جیبش افتاد و متوجه نشد و به راه خود ادامه داد. جعفر نگاهی به اطراف بیانداخت و به هوای این که دسته‌ای اسکناس یافته به سرعت از جای برخاست و به طرف دفترچه دوید! از این که دفترچه را به جای اسکناس اشتباه دیده بود، بسیار ناراحت شد، اما دفترچه را هم غنیمت شمرد و آن را در جیب نهاد تا سر فرصت از آن بهره‌ای بجوید!

فردای آن روز، جعفر دفترچه به دست، راهی مرکز درمانی شد و خود را به جای آن بیمه شده قالب نمود و با کیسه ای دارو که به رایگان ستانده بود، از درمانگاه خارج شد. داروها را در بازار آب نمود و سودی نیکو به جیب زد!

چون این فرایند را بی‌زحمت و سودآور یافت، هر روز به مرکز درمانی مراجعت کرده و داروهایی بازارپسند! به رایگان می‌ستاند و از فروش آنها درآمد روزانه خود را بی‌زحمت بدست می‌آورد.

جعفر پیش خود فکر کرد که اگر بتواند افرادی را ترغیب نماید که با دفترچه‌های خود برایش دارو بستانند و در قبالتش به آنان شیتیل مختصری پرداخت نماید، می‌تواند کسب و کار خود را گسترش دهد! و چنین کرد و موفق شد روزانه از طریق فروش دارو به بازار سود هنگفتی را کسب نماید.

رفته رفته کسب و کار جعفر آن چنان رونق یافت که با درآمد حاصل از فروش دارو، آپارتمانی متراژ بالا و فول امکانات با ویوی ابدی در خیابان فرشته امتیاع نمود و خودرویی سروقامت از دیار چشم بادامی‌ها به رنگ تیتانیومی زیر پا بیانداخت و چنین شد که با افتادن دفترچه ای از جیب رهگذری، زندگی‌اش از این رو به آن رو نقل مکان نمود!!!

